

محمد قاضی



■ یکی از ویژگیهای برجسته کار شما تسلط شما به زبان فارسی است. یکدست و روان می‌نویسید. می‌توانید لحن کلام نویسنده را به ترجمه انتقال دهید. علیرغم اینکه اهل زبان در هر زبان بطرق مختلف ادای مقصود می‌کنند و از این گذشته در رمان بیش از سایر متون با کاربردهای مجازی کلمات و صناعات ادبی و بیانهای استعاری و تصاویر و گفتگوها و توصیفات بدیع روبرو هستیم ولی هنر شما در این است که به اندیشه مؤلف چنان قالب فارسی می‌دهید که خواننده سهولت می‌پذیرد. گفتگوها را پذیرفتنی و روان در می‌آورید. کرشمه‌های معنایی را خوب بازسازی می‌کنید. برای از میان بردن شکافها و سکنه‌ها و زواید که در ترجمه لفظ به لفظ ایجاد می‌شود چه مقدار آزادی را مجاز می‌دانید؟ آیا می‌توان و لازم است متن را با دقت صد در صد ترجمه کرد؟

اصولاً هدف اصلی و مهم در ترجمه این است که مترجم بتواند بیان مؤلف را بدون کم و زیاد و بدون تحریف و تعویض در قالب فارسی مفهوم و روانی که درک آن برای خوانندگان آسان باشد بریزد و خواننده فارسی زبان بتواند با آن ترجمه معنی درست و بدون تحریف مؤلف را درک کند. برای توفیق در این راه شرط اول این است که مترجم به زبانی که از آن ترجمه می‌کند بسیار خوب وارد باشد و عبارات و اصطلاحات آن زبان را بدون نیاز به کتاب

فرهنگ و یا لاقبل با نیاز کمتری به مراجعه به آن درک کند. و اما شرط واجب‌تر برای توفیق در این کار داشتن تسلط بیشتر بر زبان مادری‌اش است. وارد بودن بیشتر به ریزه کاریها و شیرینکاریهای زبان فارسی از آن نظر واجب‌تر است که مترجم بتواند منظور و مفهوم کلام مؤلف را در قالب کلماتی بریزد که شیرین و آهنگین باشد و بیشتر به دل خواننده بنشیند. فراموش نمی‌کنم که من در ترجمه دن‌کیشوت و در دیباچه آن کتاب به نخستین عبارتی که برخوردیم این بود: *lecteur inoccupé*. خوب، کلمه *lecteur* که به معنی خواننده است و پیدا است که خطاب نویسنده به کسی است که می‌خواهد کتاب او را بخواند؛ و اما *inoccupé* معنایی در کتاب لغت برای آن نوشته‌اند که به درد مترجم نمی‌خورد. از آن جمله است: بیکار، غیر مشغول، بدون مشغله و غیره، ولی همان طور که عرض کردم هیچکدام از این واژه‌ها در عین حال که درست و صحیح بود مرا قانع نمی‌کرد. یک دوروی فکر کردم و به دنبال یک تعبیر زیبا برای این واژه گشتم تا آخر پیدا کردم و از شادی به هوا برجستم. نوشتیم: ای خواننده فارغ البال، و یقین داشتم که این همان منظور نویسنده است.

باز در همان کتاب سروانتس از دن‌کیشوت که آدم مغموم و افسرده‌ای بوده است به نام *Le chevalier de la triste figure* یاد می‌کند. شوالیه به معنای نجیب‌زاده هم هست ولی پیدا است که به علت پهلوان بازیهای دن‌کیشوت منظور نویسنده از این کلمه «پهلوان» است. فیگور به معنی چهره و صورت است و تریست به معنی مغموم و افسرده و محزون. به انگیزه ذوق و شیرین‌نویسی بود که من این نام را به صورت «پهلوان افسرده سیما» ترجمه کردم. در کتاب دن‌کیشوت از این‌گونه تعبیرات و عبارات بسیار بود که من به برگردان آنها بصورت تحت اللفظی اکتفا نمی‌کردم و همیشه دلم می‌خواست بیانات و جملاتی بیاورم که در عین درست بودن از نظر ترجمه به مذاق خواننده فارسی زبان نیز خوش بیاید، و متأسفانه اکنون همه آنها را به یاد ندارم که در اینجا به نقل آنها بپردازم. همچنین در کتاب دن‌کیشوت بویژه از قول سانکو پانزا مهتر دن‌کیشوت ضرب المثلهای زیادی نقل شده که من اگر عین آنها را به فارسی برمی‌گردانم، برای خواننده فارسی زبان آشنا نبود و تنها فرنگیان از آن لذت می‌بردند. لذا از این کار چشم پوشیدم و سعی کردم برای هر ضرب المثلی که در کتاب آمده است معادل و یا شبیه آن را در میان ضرب‌المثلهای خودمان به کمک آقایان وارد به این مسایل و به کمک کتاب امثال و حکم استاد دهخدا پیدا کنم و بجای آن ضرب‌المثل فرنگی بیاورم. در ضمن، در پاورقی هم شرح بدهم که اصل این ضرب‌المثل در زبان فرانسه چه بوده است.

در بیانات دن‌کیشوت یا خود مؤلف نیز اغلب جملاتی منقول از کتابهای قدیم پهلوانی آمده است که سیاق عبارت آنها با سبک نگارش خود کتاب متفاوت است و کاملاً پیداست که مؤلف آن عبارات را از کتابهای دیگر نقل کرده است. من نیز اگر می‌خواستم آن جملات را به همان سبک و سیاق در ترجمه بیاورم چنانکه باید رعایت امانت را نکرده بودم، این بود که معادل آن جملات را از کتابهای پهلوانی خودمان مانند امیر ارسلان و حسین کرد و غیره پیدا می‌کردم و به همان سبک و سیاق در متن ترجمه می‌آوردم. این مسئله بقدری واضح و چشمگیر است که در پانزده بیست سال پیش یک بار از طرف مجله «کتاب امروز» با من مصاحبه شد و آقای نضف در یابندری مترجم و نویسنده معروف همین مسئله را از من پرسید که اولاً من چگونه نثر فارسی متناسب با متن دن‌کیشوت را پیدا کرده‌ام و ثانیاً آن جملات پهلوانی را که با سبک متن خود کتاب فرق دارد از کجا و چگونه بدست آورده‌ام. در توضیح به آن جناب عرض کردم که اولاً متن دن‌کیشوت مربوط به سیصد سال پیش است و لذا نباید به فارسی امروزی ترجمه شود بلکه به یک نثر کلاسیک نیازمند است، و آن جملات پهلوانی مورد نظر هم چون با متن خود کتاب فرق داشته است از معادل آنها که در کتابهای پهلوانی می‌توان یافت استفاده کرده‌ام.

لازم می‌دانم مثال دیگری هم برای شما بیاورم که بسیار جالب توجه است. در جلد سوم کتاب کلیم سامگین نوشته ما کسیم گورکی به جمله‌ای رسیدم که حس کردم نویسنده یا مترجم فرانسوی آن جناس لفظی بکار برده است. بدیهی است که من چون زبان روسی نمی‌دانم و آن کتاب را از روی ترجمه فرانسوی آن به فارسی برگردانده‌ام نمی‌دانم واقعاً آیا خود ما کسیم گورکی نیز در آن جمله جناس لفظی بکار برده است یا نه، ولی حدس می‌زنم که چون مترجم فرانسوی کتاب تنها در این مورد جناس بکار برده است لابد از خود نویسنده تقلید کرده است. مطلب از این قرار بود که طرف از قهرمان داستان یعنی از کلیم سامگین می‌پرسد که این ماجرا چرا به این صورت در آمد. او در جواب می‌گوید که تقدیر چنین بود! و عبارت فرانسه جواب به این صورت است: *c'est déterminé!* یعنی این مقدر است یا تقدیر است. طرف می‌گوید من از این جواب «ده ترمینه» تو خوشم نیامد چون مرا به یاد *déterminer* می‌اندازد. دو تیره در زبان فرانسه به معنی از زمین‌کندن و نبش قبر کردن است و طرف می‌خواسته بگوید که تو با قید مقدر بودن مرا از واقعیات می‌کنیدی و به موهومات می‌بریدی، و در واقع یک جناس لفظی بین *déterminer*, *déterminer* وجود دارد. من هم که مترجم کتاب به زبان فارسی بودم حس کردم که مکلف به رعایت این لطیفه هستم و باید در عین اینکه بکوشم مفهوم جملات را به صورت درست و صحیح به فارسی برگردانم بازی لفظی را نیز بازسازی کنم و کاری کنم که خواننده فارسی زبان بفهمد که در اینجا جناس به کار رفته است. با این تصمیم مدت‌ها فکر کردم و آخر جمله را به این صورت ترجمه کردم که در آن رعایت جناس هم شده است: طرف از کلیم سامگین پرسید که این ماجرا چرا به این صورت در آمد. کلیم سامگین جواب داد: چه کنم که نقش جبر است! (یعنی تقدیر چنین بوده است) طرف در جواب می‌گوید: من از این «نقش جبر» تو خوشم نیامد چون مرا به یاد «نبش قبر» می‌اندازد. با توجه به معنی ده ترمینه که تقدیر است و «ده تره» که نبش قبر و از زمین‌کندن است گمان می‌کنم توانسته باشم جناس بکار رفته توسط نویسنده یا مترجم فرانسوی را درست به فارسی برگردانم.

و اما درباره این سؤال که از میان دقت در امانت متن و روانی ترجمه کدامیک را انتخاب می‌کنم، به نظر من این دو مورد با هم تناقضی ندارند و بدیهی است که دقت در امانت و وظیفه اصلی مترجم است و حال اگر مترجمی این دقت در حفظ امانت را با روانی کلام توأم کند می‌تواند ادعا کند که مترجم ورزیده و توانایی است و اگر از عهده این کار مهم برنیاید در ردیف دوم قرار خواهد گرفت. و اگر مترجمی خدای ناکرده امانت و دقت در مفهوم متن را فدای روانی ترجمه بکند ترجمه‌اش غلط خواهد بود و نمی‌توان او را مترجم به معنای درست کلمه دانست بلکه می‌توان گفت که چنان نوشته‌ای از خود اوست نه از مؤلف کتاب و نسبت دادن آن به مؤلف خیانت است.

■ چگونه به زبان فارسی تسلط پیدا کردید؟ برای اینکه علاقه‌مندان ترجمه در فارسی نویسی ورزیده بشوند پیشنهاد می‌کنید چه بکنند؟ چه بخوانند؟ چه نخوانند؟ می‌دانید که سوختگان عشق ترجمه بسیارند ولی شاید همه آنها ندانند که برای کسب توفیق در این راه با چه دشواریها باید دست و پنجه نرم کنند. البته امروز شرایط کار با شرایط چهل و پنجاه سال پیش بسیار متفاوت است ولی برای مترجم شدن در هر زمان لازم است فرد مایه اولیه، پشتکار و البته قدری همت و جاه‌طلبی داشته باشد. به علاقه‌مندان ترجمه که دوست دارند مترجمی صاحب نام بشوند چه توصیه‌هایی دارید؟ چه کسانی در ترجمه شانس دارند و چه کسانی ندارند؟

من از آغاز تحصیل برخلاف اصرار عموم که متکفل خرج زندگی و تحصیل من بود به رشته علمی نرفتم و

علاقه‌ای به ریاضیات و علوم و فیزیک و شیمی و طبیعی نداشتم و تنها عاشق ادبیات و زبان بودم و شعر هم می‌گفتم، این بود که به شعبه ادبی رفتم و تصدیق شش ادبی را از دبیرستان دارالفنون با نمره ممتاز گرفتم. از این گذشته در کتابهای ادبی کلاسیک خودمان مانند گلستان سعدی و کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و تاریخ بیهقی و صدها کتاب دیگر زیاد مطالعه می‌کردم، و از طرفی بقدری شعر از شاعران کلاسیک خودمان زیاد می‌خواندم و از برمی‌کردم که بدون اغراق یک وقت در سالهای ۲۶ و ۲۷ که من سی و چهار یا سی و پنج ساله بودم بیش از پنجاه هزار بیت از اشعار شاعران خودمان را از برداشتم. برای مثال یک شب با عده‌ای از دوستان در سال ۱۳۲۶ شام را در هتل دریند خوردیم و ساعت ۹ شب که از هتل بیرون آمدیم تا به شهر برگردیم به پیشنهاد یکی از دوستان قرار شد پیاده بیایم و گفتند هر کس حکایتی یا قصه‌ای نقل کند تا در ضمن راه سرمان گرم شود. من گفتم نیازی به این کار نیست چون من می‌خواهم برایتان شعر بخوانم. باورشان نمی‌شد، ولی در ساعت ۹ که از هتل بیرون آمدیم و پیاده به سمت شهر حرکت کردیم ساعت ۱۲ شب به جلو کاخ مرمر در چهار راه پهلوی رسیدیم و من همچنان از شاعران مختلف شعر می‌خواندم و همه را غرق در تعجب کرده بودم.

باری مطالعه آثار کلاسیک فارسی و بویژه از برگردن اشعار شاعران کلاسیک به تسلط یافتن بر زبان فارسی بسیار کمک می‌کند و مترجم را با ریزه کاریهای زبان آشنا می‌سازد. ضمناً من به مترجمان عزیزی که تازه قدم در این راه می‌گذارند توصیه می‌کنم که کار ترجمه را تنها در رشته‌ای که در آن واردند و تحصیل کرده‌اند انجام بدهند نه در رشته‌هایی که ربطی به رشته تحصیلی ایشان ندارد، چون تنها در رشته مورد تحصیل خودشان است که با ریزه کاریها و اصطلاحات بکار رفته در متن آشنایی دارند و در نتیجه ترجمه‌شان درست و روان از کار در خواهد آمد.

■ در آغاز کار به تألیف روی آوردید ولی بعد تألیف را رها کردید و سازنده‌ترین سالهای عمرتان را صرف ترجمه کردید. چرا تألیف را رها کردید و چرا به ترجمه پرداختید؟

می‌فرمایید در آغاز کار به تألیف روی آورده‌ام، و حال آنکه چنین نیست، من در آغاز کار با ترجمه کتاب کلود ولگرد اثر ویکتور هوگو و سپس با ترجمه سناریوی از دن کیشوت به ترجمه روی آوردم و به همان کار هم علاقه داشتم. البته پس از آن دو ترجمه کتابی هم از خودم به نام «زارا یا عشق چوپان» نوشتم ولی از شما خواهش می‌کنم به مقدمه چاپهای تازه کتاب «زارا» مراجعه فرمایید تا بدانید که من به چه انگیزه‌ای آن کتاب را نوشتم. بنابراین من از همان ابتدا به ترجمه علاقه‌مند بودم و در خودم این صلاحیت را نمی‌دیدم که نویسنده خوبی باشم، برعکس، با علاقه و با ذوقی که به ترجمه داشتم بعید نمی‌دانستم که روزی مترجم سرشناس و مردم‌پسندی بشوم. این بود که به دنبال ذوق و علاقه خودم رفتم و گمان می‌کنم که اشتباه هم نکرده باشم و به مراد دلم رسیده‌ام. من ذوق شعر و شاعری هم داشتم و دارم و اشعار زیادی سرودم ولی دنباله شاعری را نیز به همان دلیل نگرفتم که می‌دانستم شاعر طراز اولی نخواهم بود. به هر حال امروز همه محمد قاضی را به نام یک مترجم خوب می‌شناسند نه به عنوان نویسنده یا شاعر خوب، و این همان تشخیص درستی بود که من داده بودم و همان هدفی بود که به عقیده خودم به آن رسیده‌ام.

■ برای بسیاری از حرفه‌ها و هنرها محدوده سنی وجود دارد. این مطلب در مورد ترجمه هم صادق است؟ وقتی ترجمه حرفه می‌شود آیا ذهن را ورزیده و قوای فکری را تقویت می‌کند و انقباض می‌بخشد یا برعکس طبیعت کار چنان است که ذهن را به آشفتگی می‌کشانند و انقباض فکری را از میان می‌برد؟ آیا

هنوز ترجمه می‌کنید؟ چرا؟ امروز ترجمه کردن برای شما چه دشواریها و چه لذتهایی دارد؟

فرمودید برای بسیاری از حرفه‌ها محدوده سنی وجود دارد، البته همینطور است و انسان هرچه رو به پیری می‌رود و قوای جسمی و روحی خود را از دست می‌دهد در کار و حرفه‌ای که دارد ضعیف می‌شود، و قهراً فن ترجمه هم از این قاعده مستثنی نیست. لیکن به طور کلی فن ترجمه قوای فکری و ذهنی را نه تنها آشفته نمی‌کند بلکه به آن قوت و انضباط هم می‌بخشد و مترجم هرچه بیشتر کار بکند ورزیده‌تر می‌شود. تنها بیماری چشم است که او را از کار می‌اندازد و دیگر نمی‌تواند به کار خود ادامه بدهد. در مصاحبه‌ای از من پرسیدند که شما اگر روزی دیگر نتوانید به کار ترجمه ادامه بدهید و به عبارت دیگر به دلیل بیماری چشم از کار بیفتید چه احساسی خواهید داشت. گفتم: آن وقت دیگر من خودم را مرده می‌دانم، چون تا وقتی زنده‌ام که بتوانم کار بکنم، و اگر نتوانستم به کار خود ادامه بدهم با مرده هیچ فرقی نخواهم داشت. خدا را شکر می‌کنم که با اینکه پا به هشتادمین سال عمر خود گذاشته‌ام هنوز ترجمه می‌کنم و هنوز از این کار خودم لذت می‌برم، و اگر مشکلی هم احساس بکنم از سنگینی متن نوشته بیگانه است که به کمک لاروسها یا به کمک استادان فن به رفع آن می‌پردازم. خلاصه مرگ من آن روز خواهد بود که نتوانم ترجمه بکنم و امید دارم که آن روز به این زودیها نرسد.

■ علیرغم اینکه از دیرباز به‌عنوان مترجمی صاحب صلاحیت و قابل اعتماد شناخته شده بودید و نام شما بر روی ترجمه فروش آن را تضمین می‌کرد، به چه دلیلی ترجمه را به عنوان حرفه‌ای تمام وقت انتخاب نکردید و سی سال از عمرتان را به عنوان کارمند به کاری پرداختید که ارتباطی با ترجمه نداشت؟ موقعیت اجتماعی و اقتصادی مترجم حرفه‌ای را در گذشته و حال چگونه می‌بینید؟

کار دولتی‌ام تنها برای تأمین هزینه زندگی بود و کار ترجمه‌ام برای اقتناع عشق و شوقم به این کار. البته از راه ترجمه هم نه در اوایل کار بلکه بعدها و در حال حاضر نیز درآمدی داشتم و دارم ولی این درآمد نه چندان زیاد است که تکافوی تأمین هزینه زندگی را بکند. در کشوری که نزدیک به شصت میلیون جمعیت دارد ولی کتاب من یا مترجمان دیگر تنها سه هزار و حداکثر پنج هزار نسخه چاپ می‌شود و از این پنج هزار نسخه بیش از پانزده درصد و حداکثر هیجده درصد به یک مترجم سرشناس حق الزحمه نمی‌دهند، و تازه این کتاب هم تا یکی دو سال به تجدید چاپ نمی‌رسد چگونه انتظار دارید که بتوان از راه ترجمه نان خورد؟ البته موقعیت اجتماعی مترجم سرشناس بد نیست و او از احترامی که درخور آن هست برخوردار است، ولی موقعیت اقتصادی‌اش نه چندان است که بتواند تنها از آن راه امرار معاش بکند و درآمد ترجمه برای مترجم خوب تنها ممکن است نارسایی‌های درآمدش را تأمین کند و کمک خرجی برای او باشد.

■ احتمالاً شهرت شما در گذشته باعث شده که بازار به شما روی بیاورد. البته کلمه سفارشی معنی بدی پیدا کرده که غالب اوقات مستحق آن نیست. بسیاری از کارهای ارزشمند به سفارش ترجمه شده است. اشکال در این است که وقتی مترجم کاری را خود برگزیند، نه از روی وظیفه و درقبال مزد، بلکه از روی عشق و بی‌هیچ انتظاری به آن می‌پردازد. نظیر ترجمه جاودانه شما از دن‌کیشوت یا نان و شراب. آیا کتابهایی را سفارشی ترجمه کرده‌اید که خودتان از کار راضی نباشید؟

درست می‌فرمایید، معمولاً مترجم یا کتابی را بنا بر ذوق و سلیقه خودش انتخاب می‌کند و به ترجمه آن می‌پردازد، و یا کتابی را به سفارش دوستانش یا ناشر ترجمه می‌کند. من زیاد با ذوق و سلیقه همکاران محترم خود آشنایی ندارم و نمی‌دانم روش ایشان در انتخاب کتاب برای ترجمه چیست، ولی درباره خودم می‌توانم توضیح کافی به شما بدهم: من هم کتابهایی را به ذوق و سلیقه خودم انتخاب کرده و ترجمه کرده‌ام، هم به توصیه دوستان و هم به سفارش ناشران، ولیکن قاعده کلی کار من این است که تا کاری را یعنی کتابی را تا آخر نخوانم و آن را نپسندم محال است دست به ترجمه آن بزنم. اصولاً برای من کتابهای رمان بر دو دسته است، یک دسته فقط سرگرم‌کننده هستند و تنها برای تفریح و وقت‌گذرانی خواننده نگارش یافته‌اند. رمانهای مرحوم الکساندر دوما و رمانهای پلیسی و رمانهای ماجراجویی مانند پاردایانها از این دسته‌اند. من با این جور رمانها هیچ کاری ندارم و تاکنون حتی یکی از آنها را هم ترجمه نکرده‌ام.

دسته دوم رمانهایی هستند اجتماعی که در آنها نویسنده در ضمن سرگرم کردن خواننده، دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق اجتماعی و مدنی ملت و حمله به استبداد و زورگویی و نقد خرافات و معتقدات پوچ و غلط را هدف خویش قرار داده است. من طالب این دسته از رمانها هستم و تاکنون کتابی را ترجمه نکرده‌ام که نویسنده این هدف بزرگ انسانی را در آن دنبال نکرده باشد. بر مبنای همین اصل و عقیده است که خوانندگان ترجمه‌های من مرا ترجمی متعهد می‌دانند و یقین دارند که هر کتابی را از من بخوانند رسالت انسانی نویسنده را در آن خواهند یافت. برای امتناع از ترجمه‌های برخلاف سلیقه خودم یکی دو مثال جالب دارم که نقل آنها برای مجله شما خالی از لطف نیست:

۱) در سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ انتشارات خوارزمی مرا تقریباً استخدام کرد که فقط برای آنها ترجمه کنم. گفتند که خیال دارند همه آثار نیکوس کازانتزا کیس نویسنده معروف یونانی را به ترجمه من به چاپ برسانند. من این پیشنهاد را نپذیرفتم و گفتم: فقط حاضر آن کتابهایی را که از نیکوس کازانتزا کیس بخوانم و بپسندم ترجمه کنم. بر این مبنا «آزادی یا مرگ» و «مسیح باز مصلوب» را خواندم و پسندیدم و ترجمه کردم، ولی هرچه مدیر انتشارات خوارزمی اصرار کرد که کارهای دیگر آن نویسنده را نیز من ترجمه کنم چون خواندم و پسندیدم ترجمه نکردم.

۲) در همان موقع یا در سال ۱۳۴۵ بود که روزنامه کیهان نیز به تقلید از روزنامه اطلاعات تصمیم گرفت ماهی یک کتاب از نویسندگان مغرب زمین منتشر کند و اول بار هم مرا خواست و پیشنهاد کرد که کتاب «ساعت بیست و پنجم» نوشته یک نویسنده معروف رومانیایی را برایشان ترجمه کنم. گفتم تا کتاب را نخوانم و نپسندم ترجمه نمی‌کنم. خواندم و پسندیدم و از ترجمه امتناع کردم. در آن موقع حق‌الترجمه را پنج هزار تومان می‌دادند و با دادن این پول دیگر کتاب به خود کیهان تعلق می‌داشت و برای چاپهای بعدی چیزی به مترجم تعلق نمی‌گرفت. پنج هزار تومان در سال ۱۳۴۵ پول کلانی بود و من هم به سبب بیماری زخم بسیار به آن احتیاج داشتم، با این وصف زیربار نرفتم. کیهان برای اینکه کتاب اولش با ترجمه من باشد پنج هزار تومان را تا هفت هزار و سپس تا ده هزار تومان هم بالا برد ولی من همچنان به سبب منطبق نبودن موضوع کتاب با ذوق و سلیقه خودم حاضر به ترجمه آن نشدم و ناچار کیهان آن کتاب را با دو هزار تومان به ترجمه مترجم دیگری به چاپ رسانید. از کتابهای سفارشیم «بردگان سیاه» را به سفارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و «سگ کینه‌توز» را به سفارش آقای پرویز شهریاری و «زوربای یونانی» را به سفارش آقای دکتر کورش کاکوان ترجمه کرده و همه را هم پسندیده‌ام.

■ کلمات و اصطلاحات و عباراتی را که مترجم در جریان کار با آنها روبرو می‌شود به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد:

الف: کلمات یا عباراتی که مترجم گمان می‌کند معنی آنها را می‌فهمد و در واقع تشخیص او درست می‌باشد.

ب: کلمات یا عباراتی که مترجم گمان می‌کند معنی آنها را می‌فهمد و نیازی به مراجعه به فرهنگ لغت نمی‌بیند، حال آنکه تشخیص او نادرست بوده است و، به عبارت دیگر، مترجم فهمیده که فهمیده است.

ج: کلمات یا عباراتی که مترجم در درک درست معنی آنها تردید دارد.

د: کلمات یا عباراتی که معنی آنها را مترجم مطلقاً درک نمی‌کند.

آیا مورد دوم برایتان پیش آمده است؟ با موارد ۳ و ۴ چه می‌کردید؟ می‌توانید مواردی را ذکر کنید:

درباره این سؤال روشن است که اگر مورد از بند د باشد، با مراجعه به فرهنگهای مختلف یا با پرسش از دانشمندی که می‌دانم سواد و معلوماتشان از من بیشتر است مشکل را حل می‌کنم و به معنی آن عبارات دست می‌یابم. در مورد بند ج هم اگر تردید داشته باشم به همان شیوه بند د عمل می‌کنم و با تحقیق از این و آن یا با مراجعه به دیکسیونرها و لاروسها تردیدم را برطرف می‌کنم. در مورد بند د در دن‌کیشوت و در دکامرون به جملات لاتینی برمی‌خورم و با مراجعه به کلیسای واقع در خیابان حافظ از کشیشی که در این زبان تبحر داشت اشکالاتم را رفع می‌کردم. در مورد بند الف هم که حرفی نداریم چون اگر تشخیص داده باشم که درست فهمیده‌ام ترجمه درست است و جای بحث نیست. و اما در مورد بند ب یک بار در مجله آدینه آقای به نام هژبر سنجرخانی ایراداتی به ترجمه من از کتاب سقوط پاریس گرفته و آن ایرادات مربوط به اصطلاحاتی بود که من تحت‌اللفظی ترجمه کرده بودم. وقتی ایرادات این منتقد عزیز را خواندم فهمیدم که حق با ایشان است و من آنها را اشتباه فهمیده‌ام. طی نامه‌ای به مجله آدینه از راهنمایی‌های آقای سنجرخانی تشکر کردم و حق را به ایشان دادم و خیلی دلم می‌خواست آن مجله را پیدا کنم و آنها را در اینجا بیاورم ولی هرچه گشتم پیدا نکردم. یک بار هم در سال ۱۳۴۸ کتاب «قلعه مالویل» را به تشویق جناب دکتر ابوالحسن نجفی ترجمه کرده بودم که ایشان بسیار پسندیدند ولی فرمودند که در دو جا اشتباه کرده‌ام. از ایشان خواهش کردم که آن دو اشتباه را به من نشان بدهند. استاد نجفی خیلی گشت و گفت پیدا نکرده و یادش رفته که در کدام صفحه بوده است. به هر حال همان طور که قبلاً عرض کردم من چون تحصیلات زبان فرانسه را در همین تهران انجام داده و سعادت تحصیل در کشور فرانسه را نیافته‌ام بعید نیست که چنانکه باید به بعضی از ریزه کاریهای زبان فرانسه و به اصطلاحات و ضرب‌المثلهای وارد نباشم و در ترجمه اشتباه بکنم. ولی بدانید که هیچگاه منکر اشتباه خود نمی‌شوم و نشده‌ام چون می‌دانم که از همین راهنمایی‌ها آدم می‌تواند بر معلومات خود بیفزاید.

■ چنانکه می‌دانید برای ترجمه کردن محیطی آرام لازم است. همچنین مترجم باید برنامه منظمی داشته باشد بطوریکه کار طبق برنامه از پیش تعیین شده پیش برود و بدرازا نکشد که موجب خستگی روحی مترجم می‌شود. در واقع مترجم زندگی مخصوصی دارد که از مشخصات عمده آن کاهش

معاشرت‌های اجتماعی و خویشاوندی است. همچنین وجود مترجم در خانه محدودیت‌هایی را به همسر و فرزندان تحمیل می‌کند. مترجم در خانه است و اهل خانه باید ساکت باشند و رفت و آمد کم باشد و از مترجم نمی‌توان انتظار کار داشت چون کار او به تمرکز فکری نیاز دارد. کار شما در شخصیت شما به عنوان همسر و پدر چه تاثیری گذاشته است؟ خانواده تا چه حد در فراهم کردن محیط کار نقش داشته‌اند؟

راست است که برای ترجمه کردن محیطی آرام لازم است و من از همان ابتدا که به اینکار پرداخته‌ام در هر خانه‌ای که بوده‌ام یک اتاق تنها به کار خودم اختصاص داده‌ام و در آن اتاق فارغ از مزاحمت بچه یا زن به کار خود پرداخته‌ام. زن و بچه‌هایم نیز در ایام جوانی رعایت آرامش مرا می‌کردند و ایشان را عادت داده بودم به اینکه کاری به کار من نداشته باشند، و من وقتی از کار فراغت می‌یافتم یا می‌خواستم استراحت کنم پیش ایشان می‌رفتم و با هم گپ می‌زدیم. امروز که دیگر بچه‌هایم با من نیستند، پسر من زن آلمانی گرفته است و در آلمان زندگی می‌کند و دخترانم هم شوهر کرده‌اند و در خانه خود با شوهر و بچه‌هایشان سر می‌کنند و زیاد کاری به پدرشان ندارند. اکنون در خانه من تنها یک پیرمرد یعنی خودم و یک پیرزن یعنی زنم باقی مانده‌ایم و او هم الحق تا آنجا که می‌تواند در ایجاد محیطی امن و آرام و فارغ از زحمت خورد و خواب کمک می‌کند.

کارنامه محمد قاضی

کتاب‌های مشروح زیر را ناشران مختلف در سال‌های مختلف منتشر کرده‌اند.
در اینجا تنها به ذکر نام آخرین ناشر و آخرین سال نشر اکتفا شده است.

- | | |
|--|--|
| ۱ سناریوی دن کیشوت، ۱۳۱۶. | ۸ شازده کوچولو، سنت اگزوبری، ۱۳۳۳ |
| ۲ کلود ولگرد، ویکتور هوگو، ۱۳۱۷ | چاپ سیزدهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹ |
| چاپ هفتم، انتشارات حلاج، ۱۳۵۶ | ۹ ساده دل، ولتر، ۱۳۳۳ |
| ۳ زارا (نوشته)، ۱۳۱۹؛ متن بازنویسی شده، ۱۳۷۰ | چاپ پنجم، انتشارات نیل، ۱۳۶۶ |
| چاپ پنجم، انتشارات روایت، ۱۳۷۱ | ۱۰ در آغوش خانواده، هکتور مالو، ۱۳۳۴ |
| ۴ سپیدندان، جک لندن، ۱۳۳۱ | چاپ چهارم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸ |
| چاپ دهم، انتشارات روایت، ۱۳۶۹ | ۱۱ آخرین روز یک محکوم، ویکتور هوگو، ۱۳۳۴ |
| ۵ جزیره پنگوئن‌ها، آنا تول فرانس، ۱۳۳۰ | چاپ هفتم، انتشارات حلاج، ۱۳۵۶ |
| چاپ ششم، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۵ | ۱۲ دن کیشوت، میگل د سروانتس، ۱۳۳۵ |
| ۶ نظریه به طبیعت و اسرار آن، ۱۳۳۳ | چاپ پنجم، انتشارات نیل با شرکت روایت، ۱۳۶۹ |
| چاپ سوم، انتشارات زرین، ۱۳۶۶ | ۱۳ تاریکترین زندان، ایوان اولبراخت، ۱۳۳۷ |
| ۷ شاهزاده و گدا، مارک تواین، ۱۳۳۳ | چاپ چهارم، انتشارات زرین، ۱۳۶۷ |
| چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸ | ۱۴ نیه‌توچکا، فنودر داستایوسکی، ۱۳۴۰ |